

محسن جعفرآبادی

## خدا او را برای معلمی آفریده بود یادداشتی درباره زنده یاد محدث

دکتر است و می گوید: هزار نفر را از مرگ نجات دادم. این‌ها چند سال دیگر می‌میرند. اگر کسی توانست روحی را نجات دهد، هنر است. چون روح برای همیشه باقی است.»

لذا مرحوم آقای محدث در فکر نجات روح‌ها بود. او می‌خواست جان‌ها را مداوا کند. او به این باور رسیده بود که ما مسلمان‌ها به جای عمل به قرآن برای رسیدن به قله‌های سعادت، به پوسته و ظواهر آن مشغول شده‌ایم. به جای آنکه با وردی کرامت‌آمیز مردگان را زنده کند، می‌خواست با تغییر ورد سحرانگیز خود، که توصیه به عمل به قرآن بود، عجلتاً از مردن زندگان جلوگیری کند.

همت بلند او، و پیگیری و پشتکارش در رسیدن به این هدف متعالی، دشواری‌ها را در نگاهش آسان می‌نمود. مرحوم محدث از مهجور بودن دین غمین بود و خود را عهده‌دار دستگیری از ایتم آل محمد (ص) می‌دانست. سوز نمایان در گفتار و رفتارش از درک دردمندان دینی او حکایت می‌کرد و از فساد و تباهی فرزندان مسلمان رنج می‌برد.

او وظیفه خود را تعلیم و تربیت در چارچوب قرآن می‌دانست و بر این هدف متمرکز شده بود. سعی داشت که ابتدا خود مربی و مودب خویش باشد. مرحوم محدث به این نکته رسیده بود که با تعلیم و تربیت نادرست، هزاران انسان در سالی چند می‌میرند و مابقی خبر از این ضایعه بزرگ هستیم. او مردن را زیر خاک رفتن نمی‌دانست؛ چنان‌که زیر خاک خفتن را به معنی مردن نمی‌دانست. او زندگی را در حیات قرآن می‌دانست و دمی از این اندیشه آسوده نبود. حتی در روزهایی که درخت وجودش پیوسته تکیده‌تر و پاییز زده می‌شد و غم از دست دادن فرزندش همراه او بود، این رفتار و روحیه‌اش تغییر نکرده بود. عاش حمیدا و مات سعیدا.

ارزش و شخصیت افراد در دوران عمر بسته به چگونگی اندیشه و کارهایی است که انجام می‌دهند. شریف‌ترین انسان‌ها در همه ابعاد زندگی، کسانی هستند که اندیشه و تراوش فکری‌شان رهنما و جلوه‌گاه معنوی برای فرزندان جامعه است؛ جامعه‌ای که خود در آن رشد کرده‌اند و دردها و آرزوهایش را می‌شناسند.

آقای محدث با درک عمیق این معنا بهترین راه تأثیرگذاری را ارشاد و تربیت فرزندان این آب‌و‌خاک یافته و به همین دلیل معلمی را برگزیده بود. او باور داشت که کار معلمی با تمام مسئولیت‌هایش رسالت انبیا و اولیاست. می‌دانست که شرافت معلم تاج افتخاری است که هزاران بار از کله‌های توخالی اشراف و اشرافیت برتر است.

او را خدا برای معلمی آفریده بود تا در زمانی که بنیان و اساس تعلیم و تربیت دینی و ملی مورد هجوم فرهنگ غربی قرار گرفته بود، درس دینی در مدارس کم‌رنگ می‌شد و سخن از کتاب آسمانی مطرح نبود و اگر مطرح بود، جنبه تبلیغ شاهانه داشت و خدا باید به گوش می‌بود تا هر صبح، دانش‌آموزان جمع شوند و از او سلامتی خانواده سلطنت را، که عکس پدر و مادر و بچه و عمه آن خانواده چهار صفحه از کتاب‌هایشان را اشغال کرده بود، بخوانند. او کار خود را در مدرسه اسلامی پی بگیرد. مدرسه‌ای که دیوار به دیوار آن، مدرسه دیگری بود که شاگردان دختر و پسر آن غوغا می‌کردند و آموزش و پرورش از اینکه روابط جنسی جزو درس آن‌ها نیست، دل‌شوره داشت.

در چنین شرایطی او آموزش و پرورش صحیح را نهاد اصلی جامعه می‌دانست و اعتقاد داشت از این مسیر باید جامعه را به رشد و کمال رسانید. او به این سخن مرجع بزرگ حضرت آیت‌الله بروجردی (رضوان الله تعالی علیه) ایمان داشت که فرموده بودند: «آقا